

مطلب اول:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «خودشناسی آدمی بسته به این است که خود را توسط چهار طبع و چهار ستون و چهار رکن بشناسد، طبیعتهای او عبارتند از: خون، صفرا، باد، و بلغم، و ستونهایش: عقل - که زیرکی از عقل است - و فهم، و حفظ (یعنی: قدرت حافظه) [و دانش]، و ارکانش: نور، آتش، روح، و آب. و صورت آدمی سرشت او است. با نور می بیند، با استفاده از آتش می خورد و می آشامد، و توسط روح جماع می کند و تحرک دارد، و بکمک آب، طعم چشیدنیها و مزه ها را درمی یابد، این بود اساس صورت آدمی. پس اگر عقل او از نور تأیید شود در این صورت او عالم و حافظ (دارای قدرت حافظه) و زیرک و هوشمند و با فهم می گردد. و با اخلاص در یکتاپرستی و اعتراف به بندگی در خواهد یافت که در چه موقعیتی است؟ و از کجا به او می رسد، و برای چه او اینجا است؟ و به کجا می رود؟! و خون گاهی بصورت گرم در بدن روان است و گاه سرد، پس زمانی که گرم باشد، آدمی طغیان و سرکشی کند، و سرمست گردد، و دل خوش نماید، و مرتکب قتل شود، و دزدی کند، شادی نماید و خوش بین شود، و به هرزگی و زنا در افتد و فخر فروشی نماید. و چون خون آدمی سرد باشد، اندوهگین و محزون شود، افتاده و افسرده گردد، و فراموش کند، پس این مجموع عوارضی است که تمام امراض از آنها می باشد و ابتدای آن جز با انجام خطائی نخواهد بود [برای مثال] خوردن یا نوشیدن در ساعتی انجام شود که آن ساعت مناسب آن خوراک و نوشیدنی نیست، که مایه خطا و موجب درد و مرضی از انواع امراض گردد.

سپس آن حضرت علیه السلام پس از آن با کلامی دیگر فرمود: همانا آدمی این گونه است که با استفاده از آتش می خورد، می آشامد و کار می کند، و توسط باد می شنود و می بوید. و با استفاده از آب طعم هر خوراک و نوشیدنی را می چشد. و با روح؛ جنب و جوش و حرکت می کند، پس اگر حرارت در معده اش نبود، عمل هضم مواد خوراکی و نوشیدنی در بدن انجام نمیشد، و اگر باد نبود حرارت معده شعله ور نمیشد، و هیچ مدفوعی از شکم خارج نمیگشت. و چنانچه روح نبود انسان هیچ جنب و جوشی نداشت، و اگر خنکی آب [در معده] نبود، حرارت معده آن را سوزانده بود، در صورت فقدان نور قادر نبود ببیند و بیندیشد، سرشت آدمی از گل است، و استخوان در بدنش همچون درخت در زمین، و مویش مانند گیاهان، و اعصاب و پی او مانند پوست بر درخت، و خونس مانند آب در زمین است، همان گونه که زمین بدون آب نباید بدن آدمی نیز بدون خون نپاید. و مغز از کف و چربی خون است.

و آدمی بدینسان آفریده شده برای دنیا و آخرت، پس هر گاه خداوند میان آن دو را جمع کند زندگی او در زمین شود، زیرا او از جایگاهی آسمانی بزمین نازل شده، پس وقتی خدا میان آن دو (بدن و روح) جدائی اندازد و این بدن بمیرد، روح به آسمان باز گردد، بنا بر این زندگی بر روی زمین، و مرگ در آسمان است، و این بدان جهت است که میان روح و بدن جدائی افتاده است. پس روح و نور به عالم ارواح گراید و جسم بماند، چرا که از مواد دنیائی است. و علت از هم پاشیدگی و فساد جسم جز این نیست که باد رطوبت را می برد در نتیجه گل خشک شده و خاک گردد و بپوسد، و هر کدام به ماده یا عنصر نخست پیش از ترکیب باز گردد.

و جان با نفس کشیدن بحرکت افتد، و حرکت دم زدن از باد است، پس آنچه از نفس مؤمن است نوری است مورد تأیید عقل، و آنچه از نفس کافر است آتشی است مورد تأیید شیطنت و حيله گری، این از سرشت آتشین خود باشد، و آن هم

از سرشت نورانی خود، و مرگ از جانب خداوند برای فرد مؤمن رحمت است، و برای کافر عذاب و شکنجه. (علل الشرائع؛ ج ۱؛ ص ۱۰۸).

به این روایت توجه بفرمایید.

بین روح و جسم انسان ارتباط بسیار تنگاتنگی است. بنابر این روایت هدایت و عدم هدایت و سعادت و شقاوت انسان ارتباط بسیار زیادی با جسم او دارد. ملکات و روحيات انسانی کاملاً مرتبط با جسم انسان است. چرا خدا باید انسان را با این جسم و پیچیدگی های آن به حال خود رها کند؟ مگر هدایت انسان برای او مهم نیست؟ پس چرا انسان را خلق کرد؟ مگر نفرمودند که العلم علمان، علم الاديان و علم الابدان؟ چرا انبيا و اوليای الهی که سرچشمه علم الهی هستند فقط علم الاديان را به ما بگویند و کاری به علم الابدان که تاثیر گذاری کامل بر دینداری انسان می گذارد نداشته باشند؟ چرا باید در این زمینه بخل ورزیده باشند؟ انا مدینه العلم؟ آیا این علم اطلاق یا عمومیت ندارد. هم اطلاق دارد و هم عمومیت دارد. چرا باید علم ادیان را خارج کنیم؟ روی چه دلیلی؟

با چه ادله معتبری به خود اجازه داده ایم که علم این انوار مقدسه را به بهانه های واهی حد بزنیم و ایشان را از علوم معاش و خاصه علم طب خلع ید نماییم؟! با چه دلیل و مدرک معتبری باید علم طب و طبابت را از دایره علوم این انوار مقدسه مستثنی کنند؟ مگر قایل به جامعیت علوم ایشان نیستیم؟ مگر خزان العلم نیستیم. خدای نکرده ما که نباید مانند اهل سنت به پیامبر(ص) نسبت جهل به امور دنیوی بزنیم. اهل سنت هستند که روایاتی جعلی مانند روایت «تاییر النخل» درست کردند که پیامبر(ص) فرمود: «انتم بامور دنیاکم اعرف منی». نخیر ما پیرو ائمه ای هستیم که می فرمایند: سلونی قبل ان تفقدونی.

علامه حلی(ره) در کشف المراد می نویسد:

"از جمله ادله حُسن بعثت این است که بعضی از اشیاء برای ما سودمند است مانند بسیاری از غذاها و داروها و بعضی از آنها برای ما زیان مند است مثل بسیاری از سموم و گیاهان و این در حالی است که عقل نمی تواند آنها را دریابد و با بعثت پیامبران این فائده بزرگ تأمین می شود. («...کشف المراد، ص ۲۷۱)

آنها نه تنها در علم طب بلکه منشاء همه علوم بوده اند. سید بن طاووس نقل می کند:

وَرَوَى الشَّيْخُ الْفَاضِلُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الثَّلَاحِيُّ «۱» فِي كِتَابِ الْعَرَائِسِ فِي الْمَجَالِسِ وَ يَوَاقِيَتِ التَّيْجَانِ فِي قِصَصِ الْقُرْآنِ فِي قِصَّةِ إِدْرِيسَ عَ تَصْدِيقَ ذَلِكَ فَقَالَ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ إِدْرِيسَ لِكَثْرَةِ دَرْسِهِ لِلْكِتَابِ وَ صُحْفِ آدَمَ وَ شَيْثٍ وَ ابْنِهِ أَنْوَشٍ وَ كَانَ إِدْرِيسُ أَوَّلَ مَنْ حَطَّ بِالْقَلَمِ وَ أَوَّلَ مَنْ خَاطَ الثَّيَابَ وَ لَبَسَ الْمَخِيْطَ وَ أَوَّلَ مَنْ نَظَرَ فِي عِلْمِ النُّجُومِ وَ الْحِسَابِ
أَنْتَهَى

أَقُولُ وَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ عَتِيقٍ عَنِ عَطَاءٍ قَالَ قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ هَلْ كَانَ لِلنُّجُومِ أَصْلٌ قَالَ نَعَمْ نَبِيُّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ

مطلب دوم:

راجع به مطلب دوم که فرمودید مقام معظم رهبری ابلاغ قانون فرمودند:

اولاً در سیاست های کلی سلامت، در اولین بند می گوید:

« ۱ - ارائه خدمات آموزشی، پژوهشی، بهداشتی، درمانی و توانبخشی سلامت مبتنی بر اصول و ارزش های انسانی - اسلامی و نهادینه سازی آن در جامعه.»

ارائه خدمات بهداشتی درمانی بر اساس اصول انسانی اسلامی، معنایش از نظر شما چیست؟

دوماً مگر حضرت آقا ابلاغ سیاست های کلی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را ابلاغ نکردند. آیا یکی از الگوهای اسلامی، مسائل پزشکی هست یا خیر؟ اساساً مگر ما مدعی تمدن اسلامی نیستیم؟ مگر بهداشت و طب یکی از ابعاد و عناصر یک تمدن نیست؟ مکتبی که در بعدی به این مهمی اساساً نظری نداشته باشد می تواند مدعی تمدن باشد؟ اگر طبابت را به انسان واگذار کرده باشد که تمدن مادی غرب هم همین است. چه فرقی بین این دو تمدن در این بعد می شود؟

ضمن اینکه چرا فقط باید در این حیطه از تمدن به انسان واگذار شده باشد و اسلام هیچ نظری نداشته باشد؟ چرا اقتصاد و سیاست و غیره به انسان واگذار نشده باشد؟

سوماً، وقتی طب اسلامی هنوز با این نام جا نیفتاده است و وزارت بهداشت آن را قبول ندارد و به شدت با آن مقابله می شود، حضرت آقا چه چیزی را ابلاغ کنند؟ البته این شدت مقابل با طب سنتی نیز بود که بسیاری از افراد از جمله خود پرفسور خیر اندیش نیز دستگیر و روانه زندان شد. ولی به مرور زمان جا افتاد. ضمن اینکه امثال آقای خیر اندیش که بنده با ایشان ارتباط دارم و هر از گاهی به شخص ایشان مراجعه می کنم و نسخه می گیرم، در دستوری که می دهند، درمان های اسلامی وجود دارد. حتی مانند صدقه و امثال آن. چیزی که اصلاً در طب سنتی معنی ندارد.

همچنین عرض کردم که بنده از آقای تبریزیان شنیدم که حضرت آقا پی گیر فعالیت ایشان بودند و با ایشان در این باره صحبت می کردند. ولی وقتی ما طلاب هم اینطور موضع منفی نسبت به طب اسلامی داریم دیگر چه انتظاری از لیبرال های غرب زده هست؟

مطلب سوم

در نکته سوم می فرمایید که تجربه کردن خروج از طب اسلامی است! فرمایش عجیبی می کنید! سؤال بنده این است که اگر طبیبی نسخه ای بدهد و من آن را امتحان کنم و ببینم که نسخه اش جواب می دهد، این نسخه منتسب به من می شود یا طبیب؟ اگر اسلام بگوید برای درمان شب کوری سرمه ائمه بکش و من یقین نداشتم و کشیدم و درمان شدم و برایم یقین حاصل شد، از اسلامی بودن خارج می شود؟ مگر اصل نسخه از امام صادق(ع) نیست؟ من فقط آن را امتحان کردم.

همچنین نیازی به سالها تجربه نیست که آن را مقایسه با طب عاجز نوین می کند. سالها تجربه را پزشکان امروزی انجام می دهند که مردم مثل موش آزمایشگاهی سالهای سال باید به نسخه های آنها عمل کنند و مریض بشوند و آزمون خطا کنند و در نهایت هم بگویند که درمانی ندارد. کما اینکه بسیاری از مریضی ها را می گویند که درمانی

ندارد. شما داروی امام کاظم(ع) بخور، یا درمان می شوی یا نمی شوی. این که سالها تجربه نیاز ندارد. اگر درمان نکند، ضرری هم به کسی وارد نمی شود. هلیله سیاه و شکر سرخ که ضرری به کسی نمی زند.

اساساً شما چرا بحث را روی تبریزیان و شاگردان او می برید؟ من اصلاً از ایشان دفاع نمی کنم و با سبک ایشان هم خیلی موافق نیستم. ما صحبتمان راجع به طب اسلامی است. اگر تبریزیان با یک بار امتحان روی کسی نسخه عمومی می پیچد این ضرر به طب اسلامی می زند؟ خوب کار او اشکال دارد.

نکته دیگری که همینجا جا دارد بگویم راجع به مطلبیست که فرمودید ما تعداد کمی روایت داریم و با اینها نمی شود طب اسلامی ساخت:

مگر ما روایت نداریم: امام رضا(ع) عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ. این تفرع از اصل توسط افراد و انسان ها صورت می گیرد. آیا این باعث غیر اسلامی شدن آن علم می شود؟ در طب هم همینطور است. ما تعدادی روایات که اصول و مبانی مهم پزشکی باشد را از اهل بیت می گیریم و با تفریع و استدلال و استنتاج، یک علم جامع می سازیم. این باعث می شود که از اسلامی بودن خارج شود؟ الان اصول فقه یا خود فقه ما غیر اسلامی است؟

در نکته چهارم می فرمایید که باید این روایات کنکاش بشود. خوب، مگر ما گفتیم نباید کنکاش شود؟ ولی کنکاش اینها همان کنکاش تجربی است که شما می فرمایید موجب خروج از اسلامی بودن طب است. وقتی ماهیت طب، جسمانی بودن است، می خواهید کنکاش آن روحانی باشد؟!

مطلب چهارم

در مطلب پنجم می فرمایید که اهل بیت(ع) مراجعه به طبیب می کردند.

اولاً اینکه منافاتی ندارد. مگر اسلام می گوید که به طبیب مراجعه نکن؟ طبابت اسلامی هم طبیب دارد.

ثانیاً حتی یک مورد هم ندیدم که اهل بیت(ع) به طبیب مراجعه کرده باشند. اگر موردی دیدید بفرمایید. نه تنها دلیلی بر رجوع معصومین علیهم السلام به طبیب وجود ندارد بلکه بر عکس اهل بیت ع ابراز بی نیازی از طبیب می کردند. حضرت امام صادق علیه السلام روزی به مجلس منصور وارد شدند و در آنجا مردی از اهل هند بود که کتابهای طبّی را می خواند، حضرت به خاطر خواندن وی سکوت کرده و چیزی فرمودند، خواندن هندی که تمام شد به امام علیه السلام عرض کرد:

ای ابو عبد الله از آنچه با من هست طالب چیزی هستی (یعنی می خواهی از علم طب به شما تعلیم کنم)؟

حضرت فرمودند: خیر، زیرا با من چیزی هست بهتر از آنچه با تو می باشد.

عرضه داشت: آن چه می باشد؟

حضرت فرمودند: طبیعت حار و گرم را با ماکولات و مشروبات بارد و سرد و بالعکس طبیعت سرد را با حار و گرم مداوا نموده، و نیز مزاجهای مرطوبی را با ماکولات و مشروبات خشک و بالعکس امزجه خشک را با ادویه رطوبی معالجه

کرده و در عین حال شفا را از خدای عزّ و جلّ خواستار بوده و فرموده رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که فرمودند:

معه مرکز و جایگاه بیماری است و پرهیز و مراقبت دارو محسوب می‌شود.

و بدن را با آنچه عادت کرده مراعات و مراقبت می‌کنم.

هندی گفت: طبّ فقط همین است و چیز دیگری نیست.

امام علیه السّلام فرمودند: آیا می‌پنداری این دستورات را از کتب طبّی برداشته و استفاده کرده‌ام؟

مرد هندی عرض کرد: بلی.

امام علیه السّلام فرمودند: این طور نیست به خدا سوگند این دستورات را فقط از خداوند سبحان گرفته‌ام. (علل الشرائع، ج ۱، ص: ۹۹)

این روایت خیلی صریح است که اهل بیت ع نیاز به طبیب نداشته اند.

گاهی معصومین علیهم السلام در قامت یک طبیب، نسخه‌های درمانی — و نه پیشگیرانه — تجویز می‌نمودند حتی از آن بالاتر به اطبا نیز امر و نهی پزشکی می‌فرموده‌اند. چگونه ممکن است امامی که به طبیب امر و نهی پزشکی می‌کند، خود به او مراجعه کند و محتاج علم او باشد؟! فی‌المثل در روایت کتاب «عیون اخبار الرضا» وارد شده است که یاسر خادم نقل می‌کند که زمانی که غلامان حضرت رضا علیه السلام نیاز به فصد پیدا کردند، امر فرمودند که طبیب حاضر شود و برای هر کدام رگ مخصوصی را فصد کند؛ تعبیر روایت را عنایت کنید:

"...فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ وَجَّهَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى بَعْضِ الْأَطِبَّاءِ فَقَالَ لَهُ أَفْصِدْ فَلَانًا عِرْقَ كَذَا وَ أَفْصِدْ فَلَانًا عِرْقَ كَذَا وَ أَفْصِدْ فَلَانًا عِرْقَ كَذَا وَ أَفْصِدْ هَذَا عِرْقَ كَذَا ثُمَّ قَالَ يَا يَاسِرُ لَأَتَفْتِصِدَ أَنْتَ...". (عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب ج ۲، ص ۲۲۷)

امام رضا علیه السلام به‌مثابه یک طبیب برای هر کدام از غلامان نسخه‌ای جدا داده به طبیب امر می‌کنند که فلان رگ و فلان رگ را فصد کن؛ سپس به یاسر می‌فرمایند که تو نیاز به فصد نداری و... .

کسانی که دستشان بر آتش داغ علوم حوزه سلامت و طب قدیم است نیک می‌دانند که اعمال یدوی و علی‌الخصوص فصد، از مسائل خطیر و مهم و البته مختص اطبای حاذق است؛ اینکه امام علیه السلام در مسئله فصد (به‌عنوان یک امر مهم و خطیر پزشکی) آن هم در حضور یک طبیب نسخه داده‌اند، به‌زبان ساده و قابل فهم یعنی: چون که صد آمد نود هم پیش ماست.

چرا هیچ روایتی نداریم که فی‌المثل امام علیه السلام به سؤال درمانی یک سائل بیمار پاسخ نداده باشند؟ یا فی‌المثل چرا این انوار مقدسه به‌جای ارجاع این بیماران به طبیب، خود پاسخگوی آنان بوده‌اند؟ چرا حضرات هیچ‌گاه نفرموده‌اند که پاسخ این سؤالات در شأن ما معصومین نیست و باید به طبیب مراجعه نمایید؟!

فقط دو مستند هست برای مراجعه به طبیب:

مستند اول) داستان رجوع پیامبر اکرم صلوات الله علیه به طیب: در کتاب الطبقات الکبری، نگاشته ابن سعد متعصب سنی مذهب، جلد ۱، صفحه ۳۸۵ چنین آمده: "عبارت: ... کانت العرب تنعت له فیتداوی بما تنعت له العرب. وکانت العجم تنعت له فیتداوی... ترجمه مضمون: وقتی پیغمبر اکرم صلوات الله علیه بیمار بودند عربها برخی از داروها را پیشنهاد می کردند و ایشان خود را با آنها معالجه می کردند و مردم غیر عرب نیز گاه دارویی پیشنهاد می کردند و حضرت خود را با آن مداوا می نمود!".

مستند دوم) داستان رجوع امیرالمؤمنین علی علیه السلام به طیب: در کتاب مقتل امیرالمؤمنین، نگاشته ابن ابی الدنیا، صفحه ۶۴ چنین آمده: "چون ابن ملجم، علی علیه السلام را ضربت زد، ابن اثیر کندی را که پزشک بود، بر بالین علی فراخواند و...".

چند نکته پیرامون این گزارشات تاریخی:

۱. تصریح می شود که در هیچ منبع روایی معتبری در شیعه اشاره ای به رجوع ائمه علیهم السلام به طیب نشده است.
۲. منابع مذکور تاریخی همگی از کتابهای عامه نقل شده و عمدتاً نگارندگان آن از متعصبان سنی مذهب بوده اند و به مبانی کلامی شیعه نسبت به علم ائمه و پیامبر اکرم صلوات الله علیه اعتقادی نداشته اند؛ "ابن سعد" که یک سنی مذهب متعصب بوده و در بسیاری از موارد در شرح حال شخصیت های شیعه و نقل وقایع مربوط به شیعه کینه ورزی خود به شیعیان را اظهار کرده است؛ شبیه به این مسئله نیز برای جناب "ابن ابی الدنیا" مطرح است.
۳. همچنین در هیچ کدام از منابع مذکور گفته نشده است که معصومین علیهم السلام از نزد خود به طیب رجوع کرده اند یا مثلاً گفته نشده که خود حضرات درخواست احضار طیب را کرده باشند بلکه در تمام منابع تصریح شده که برای حضرت طیب آورده اند (مردم و اصحاب طیب آوردند).
۴. بر فرض پذیرش گزارشات مذکور و این که هیچ کدام به خواست و امر معصومین علیهم السلام نبوده، سؤال اینجاست که؛ چرا مثلاً امام حسن علیه السلام در هنگام شهادت پدر یا دیگر امامان راضی به حضور طیب شده اند؟ پاسخ این است که علت قبول و پذیرش طیب بعضاً علل و حکمت های سیاسی و اجتماعی داشته است مثلاً حکمت هایی چون ثبت شهادت و نحوه به شهادت رسیدن حضرات یا ثبت ظلم و ستم خلفا در تاریخ و... داشته است؛ اساساً برای شیعه معنا ندارد که امام به عنوان خزانه دار علم الهی، مجهولی داشته باشد و طیبی به سؤال او پاسخ دهد یا ابهام او را رفع کند.
۵. تنها مسئله ای که ائمه برای آن طیب خواسته اند، بحث فصد یا حجامت و مسائلی از این دست بوده است؛ این امر هم بدیهی است که اساساً مسئله فصد و حجامت عملی است که باید توسط شخصی غیر از محجوم یا مفصود انجام شود، چیزی شبیه به دلاک یا مغمز در گرمابه؛ و عجب آن است که در تمام روایاتی که اشاره به حضور حجام یا فصاد بر بالین امام شده است، خود حضرت مواضع حجامت یا فصد را برای طیب مشخص کرده اند و به تعبیر دیگر، طیب آنچه را امام فرموده اجرا کرده است.

مطلب پنجم:

راجع به مطلب ششم هم که می فرمایید: ما در مقام بحث در مورد طب اسلامی هستیم. اقتصاد و سبک زندگی و اجتماع و غیره سر جای خودش باید بحث بشه که اون رو قبول بکنیم یا نکنیم.

اینکه بیشتر شبیه فرار از پاسخگویی است. بنده هم در مورد اقتصاد و سیاست و سبک زندگی صحبت نکردم. عرض بنده این بود که مگر اسلام دین جامع و کاملی نیست؟ مگر اسلام نباید همه مصالح و مفاسدی که بندگان را برای رسیدن به هدفی که بخاطر آن خلق شده اند اعم از دینی و غیر دینی و مادی و معنوی، دنیوی و اخروی را بیان کند؟ پاسخ قطعاً مثبت است. به همین جهت است که اسلام راجع به اقتصاد و تربیت فرزند و خانواده و مسائل حقوقی و غیره نظر دارد. به همین دلیل باید در طب هم نظر داشته باشد. کما اینکه دارد.